

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

با عنایت خدای تبارک و تعالی بحث بحث فقه سیاسی در سال‌های گذشته از «الاسلام هو الحكومة» [1] آغاز شد و در مرحله نخست، مستندات قرآنی این مبنای مهم امام رضوان الله تعالی علیه بیان گردید که بحمدالله در کتابی نیز چاپ شد [2] و اخیراً نیز آن کتاب رونمایی به عمل آمد.

در مرحله دوم روایاتی که درباره نفی هر قیامی قبل از قیام حضرت حجت (عج) بود [3] مورد بررسی قرار گرفت که بحمدالله بحث‌های پرمایه و پرمطلبی شد.

مرحله سوم بررسی شبهاتی است که در مورد حکومت دینی وجود دارد و عمده‌ترین و قوی‌ترین شبهات از نظر علمی در این زمینه، شبهاتی است که در کتاب حکمت و حکومت از طرف مرحوم آقای حاج شیخ مهدی حائری مطرح شده است. در سال گذشته در طی چند جلسه برخی از محورهای کتاب مذکور بحث شد و شاید حدود صد صفحه از این کتاب مورد بحث قرار گرفت. گزارشی اجمالی ارائه می‌گردد و سپس به دنباله مطلب پرداخته می‌شود.

اجمال بحث این بود که آقای حایری یزدی در کتاب حکمت و حکومت بحث را از مسئله «هست» و «است»، قضایای بسیطه و قضایای مرکبه و هل بسیطه و هل مرکبه شروع کرد [4] و سپس تقسیم حکمت به حکمت نظری [5] و حکمت عملی [6] را مطرح نمود [7] و تلاش کرد که اثبات نماید که حکومت داخل در مقوله حکمت عملی است. [8] مهدی حائری، مرحوم محقق اصفهانی و مرحوم مظفر را از این حیث که این دو عالم تقسیم عقل به عقل عملی و نظری را درست معنا نکرده‌اند، مورد نقد قرار داد. [9]

یعنی طبق کلام مرحوم مظفر به تبع مرحوم اصفهانی عقل عملی قسیم برای عقل نظری است. عقل نظری «ما یَنْبَغِي أَنْ يُدْرَكَ وَ لَا يُدْرَكَ» است اما عقل عملی «ما یَنْبَغِي أَنْ يُعْمَلَ» است، ولی آقای حایری یزدی بیان نمود که این گونه نیست که عقل عملی قسیم برای عقل نظری باشد بلکه عقل عملی خودش از فروع و شاخه‌های عقل نظری است. [10] این مطالب در جلسات پیشین توضیح داده شد و مورد بحث قرار گرفت.

تصور مهدی حائری از معنای حکومت و نقد آن

آقای حایری یزدی در این قسمت از فرمایش‌شان عمده‌تاً دنبال این مطلب بودند که حکمت داخل در حکومت است و ابتدا درصدد بیان این مطلب بودند که حکومت را باید به حکیم سپرد [11]، یعنی فیلسوف به عنوان شخصی که به حقایق امور آشناست، درست نقطه مقابل آنچه که اکنون در انهان ما وجود دارد مبنی بر این مطلب که می‌گوئیم حکومت، یعنی حاکمی که امر و نهی کند، برای جنگ یا صلح و سایر امور دستور بدهد. به نظر آقای حایری یزدی اصلاً این حرف غلط است. ایشان حکم در آیه 83 سوره شعراء: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ» را حکم به معنای امر و فرمان و حاکمیت و مُلک و سلطنت و ... نمی‌داند، بلکه «حُكْمًا» را به معنای «عِلْمًا بِمَعْرِفَةِ الْحَقَائِقِ وَ الْأُمُور» می‌داند، بنابراین «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا» در نظر ایشان به

معنای عقل نظری است، یعنی عقل نظری و علم به حقایق همه امور و فراز «أَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ» نیز عقل عملی است. البته هنگام بیان مطالب ایشان، آن مطالب بررسی و جواب مفصلی داده شد.

آقای حایری یزدی در ادامه بحث در حالی که کاملاً مغایر با مطالب اولیه کتاب است این مسئله را مطرح کرد که اصلاً آیا حکومت از مفاهیم عقلانی است یا از مفاهیم طبیعی، تجربی و ... است؟ به بیان دیگر آیا حکومت مثل مفهوم عدالت و مفهوم حق است؟ زیرا مفاهیمی مانند عدالت و حق یا مثلاً مفهوم وجود، مفاهیمی عقلی هستند. مفاهیم عقلی به اختلاف مکان‌ها و زمان‌ها تغییر نمی‌کند و نمی‌توانیم بگوئیم عدالت در اینجا یک معنایی دارد و عدالت در اروپا معنای دیگری دارد؛ زیرا عقل آن را درک می‌کند. عقل سلیم منبع درک معنای عدالت یا حتی کرامت یا خود مفهوم وجود است.

خلاصه آنکه آقای مهدی حایری یزدی با اضطراب‌های معنایی و تهافت‌هایی که ذکر گردید، این مطلب را بیان نمودند که حکومت یک مفهوم عقلانی در ردیف عدالت و وجود، نیست؛ بلکه حکومت از ضرورت‌هایی است که برای بشر وجود دارد و به وجود می‌آید. بشر به امنیت، بهداشت، تغذیه و از این قبیل نیاز دارد و از دل این ضرورت‌های طبیعی، حکومت به وجود می‌آید.

بنابراین حکومت در هر بخشی مختلف با حکومت در بخش دیگری است. ایشان معنای حکومت را تنزل داده که حکومت یک معنای جزئی، متغیر، طبیعی و تجربی است [12] و سپس نتیجه بسیار خطرناکی گرفت و اینکه دین مشتمل بر یک مجموعه ثوابت است همچنانکه وحی نیز مشتمل بر یک مجموعه ثوابت است، «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [13] و چنین افزود که از آنجا که دین مشتمل بر مجموعه‌ای از ثوابت است، اما حکومت به معنایی که ما گفتیم [14] دائماً در حال تغییر است. نیازهای بشر نیز به حسب شرایط اقلیمی و اقتضائاتی که وجود دارد، دائماً تغییر پیدا می‌کند.

بنابر این که نیازهای بشر تغییر پیدا می‌کند پس دین قابلیت حکومت ندارد نه اینکه بگوئیم دین حکومت نیاورده، بلکه اصلاً دین نسبت به حکومت قابلیت ندارد و آقای مهدی حایری یزدی همین حرف را نیز راجع به سیاست می‌زند و می‌گوید سیاست از امور متغیره است که دائماً در حال تغییر است. روزی سیاست مقتضی جنگ است و روزی دیگر مقتضی صلح است. روزی سیاست مقتضی مذاکره است و روز دیگر مقتضی عدم مذاکره است. یک روز باید مقابل یک آدم فاجر ایستاد و یک روز دیگر نمی‌توان مقابلش ایستاد. سیاست نیز از امور متغیر است و بنابر اشتغال دین بر امور ثابت (ثوابت)، دین نمی‌تواند سیاست داشته باشد.

نتیجه‌ای که تا این قسمت از کتاب حکمت و حکومت آقای مهدی حایری یزدی در سال گذشته بحث آن انجام شد به اینجا منتهی شد که ایشان حکومت را یک امر بسیار تجربی متغیر جزئی می‌داند و از آن طرف نیز چنین مفروض گرفت که دین فقط ثوابت دارد و امور متغیر ندارد پس اصلاً بین اینها تباین وجود دارد. [15] بنابراین مطابق مبنای ایشان «حکومت دین» یک پارادوکس و یک تهافت است زیرا این دو کلمه اصلاً به هیچ وجه با یکدیگر قابل جمع نیستند بدین جهت که حکومت از امور متغیره و جزئی است، اما دین از امور ثابت و کلیه است.

ایشان می‌گوید نبوت و امامت هیچ ربطی به حکومت ندارد. [16] حکومت ربطی به منصب نبوت ندارد. نبوت، یعنی اینکه نبی از طرف خدای تبارک و تعالی مسئول است که پیام خدا را به مردم برساند در حالی که حکومت امری زمینی است و چنانکه به تدریج که برخی دیگر از مبانی حکومت را نیز مطرح می‌نماید، مردم اگر خواستند حکومت تشکیل می‌دهند و اگر نخواستند تشکیل نمی‌دهند. اگر مردم خواستند که حکومت تشکیل بدهند آنگاه هر شخصی را که خواستند حاکم قرار می‌دهند.

البته آقای حایری یزدی قبول دارد که پیامبر در مدینه حکومت کرد ولی چنین بیان می‌نماید که پیامبر در این قضیه به عنوان دین حکومت نکرد، بلکه مردم دیدند کسی لایق‌تر، عاقل‌تر، مسلط‌تر به امور و با نفوذ کلام بیشتر از پیامبر وجود ندارد و این گون شد

که ایشان را به عنوان حاکم قرار دادند نه اینکه از ابتدای امر خدای تبارک و تعالی یکی از شؤون رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را حکومت قرار داده باشد! [17] این بیان آقای مهدی حایری یزدی درست نقطه مقابل فرمایش امام رضوان الله علیه قرار دارد که مکرر می‌فرمودند: پیامبر شؤونی دارد در حالی که تبلیغ یکی از آن شؤون است، اما شأن مهم ایشان حکومت است. [18] حتی حضرت امام رضوان الله علیه می‌فرمودند: یک شأن پیامبر قضاوت است اما شأن بزرگتر ایشان حکومت است، یعنی شأنی که خدای تبارک و تعالی برای او قرار داده است.

انکار شأن حکومتی انبیاء و نقد آن

نسبت به این اندیشه با این نقطه شروع که خدای تبارک و تعالی برای نبی نیز شأن حکومت قرار نداده، چنین بیان گردید که حکم در آیه 83 سوره شعراء: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا» در همان مُلک ظهور دارد، یعنی «رَبِّ هَبْ لِي مُلْكَاً»، و شاید اکثر مفسرین همین گونه معنا کردند ولی آقای حایری یزدی اولین کسی است که این گونه معنا می‌کند که «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا»، یعنی «عِلْماً بِحَقَائِقِ الْأُمُور» که منظور همان همان حکمت نظری است.

یک اشکال این مطلب آن است که کسی که نبی شده، خداوند متعال علم به حقایق امور را به او داده و دیگر دعا لازم ندارد. به علاوه اینکه خلاف معنای لغوی حکم است زیرا که معنای لغوی حکم، حکومت است. [19] در آیات حکم که به صورت فصل مستقلی بحث گردید چنین بیان شد که «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» [20] یعنی حکومت فقط برای خداست، چه حکومت در دنیا و چه در آخرت. گاهی اوقات در بعضی آیات دیگر مانند آیه 16 سوره غافر: «لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» چنین تصریح شده که حکومت برای خداست و شاید این عنوان بر بسیاری از اوصاف دیگر خداوند متعال، مانند رزاقیت و قیومیت خدا مقدم باشد.

یک نگاه مانند نگاه حضرت امام خمینی است که می‌فرمایند حکومت مال خداست و به اذن خدا در اختیار رسول خدا قرار داده شده و سپس در اختیار معصومین قرار داده شده و پس از آن نیز بنابر ادله ولایت فقیه در اختیار فقیه جامع‌الشرایط قرار داده شده است. نگاه دیگر در مقابل نگاه پیشین آن است که اصلاً نبی و امام نیز شأنیت حکومت نداشتند، شأنیت یعنی اینکه خدا برایشان این ظرفیت و جایگاه را قرار نداده که حاکم باشند، بلکه کار به دست مردم است که اگر مردم دیدند که اینها اصلح افراد در زمان خودشان هستند انتخابشان می‌کنند.

کسی که قائل است که نبی حاکم نبوده، آنگاه چطور می‌توانیم بگوئیم که فقیه ولایت دارد؟ مجدداً بیان شد که آقای حایری یزدی ولایت و حکومت را به یک معنا گرفته است. در رد این مطلب چنین بیان شد که اگر ایشان مقداری در آیات قرآن دقت کرده بود، چنین مطلبی را بیان نمی‌کرد.

تمرکز ایشان روی ماده حکومت است اما اصلاً هیچ توجهی به آیات ولایت ننموده است. در حالی که اساس مدعای امام و کسانی که در این نظریه تابع امام هستند مستند به آیات ولایت است هرچند اینکه آیات حکم نیز جزء همین دسته آیاتی است که برای اثبات نظریه حضرت امام در باب حکومت به آن استدلال شد که البته تعداد آن آیات نیز فراوان است، اما باز مهم‌تر از آیات حکم، آیات ناظر به ولایت است، یعنی باید بگوئیم ولایت را که قرآن کریم در آیه 55 سوره مائده می‌فرماید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» چگونه معنا می‌کنید؟ آیاتی مانند آیه 51 سوره مائده را که می‌فرماید مؤمنین یهود و نصارا را ولی خودشان قرار ندهید، چه توبیخی دارد؟ حالا این افرادی که از روی لجبازی و عناد، مولا در این روایت «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيَّ مَوْلَاهُ» [22] را به دوستی معنا می‌کنند در حالی که صدها قرینه در خطبه غدیر هست، مانند اینکه «أَلَسْتُ أَوَّلِي بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» چه ارتباطی به دوستی دارد؟ آنجا مسئله ولایت رسول خدا بر مردم است و فرمود همین ولایت را امیرالمؤمنین علیه‌السلام دارد، نمی‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَأَنَا أَجْعَلُ عَلَيْهِ وَلِيَّهُ» بلکه می‌فرماید «فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»، یعنی این را نیز خدای تبارک و تعالی قرار داده و من قرار نداده‌ام.

در آیاتی که خدا می‌فرماید یهود و نصارا را ولیّ خود قرار ندهید، در ادامه می‌فرماید اگر مسلمانی یک یهودی یا یک نصرانی را ولیّ خودش قرار داد او نیز به آنان ملحق می‌گردد: «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» [23]، یعنی آیا مجرد دوست داشتن چنین تنبیهی دارد؟ اگر یک مسلمانی دید یک یهودی آدمی است که به حسب ظاهر خوش اخلاق است و به او علاقمند شد، چنین نتیجه‌ای ندارد که «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» باشد. این فقره «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» فقط با این سازگاری دارد که مسلمانی زیر پرچم یهودی برود و او را رئیس خودش قرار بدهد، او را درباره خودش قرار نافذ الامر و نافذ الکلمه بدهد و سپس قرآن پس از چند آیه می‌فرماید: ولیّ شما خدا و رسول و «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» [24] است.

معنای سیاسی و حکومتی واژه ولایت در قرآن و حدیث

اشکال اساسی صاحب کتاب حکمت و حکومت این است که اصلاً به مفهوم ولایت و آیات ولایت در قرآن توجهی نکرده است در حالی که همان گونه که در کتاب آیات حکومت بدان آیات استدلال شد حجم و تعداد آیات ولایت بسیار زیاد است و چنین می‌شود که یک قسمتی را می‌گیرد و یک قسمت را رها می‌کند اما چنین روشی موجب اشتباه و گمراهی می‌شود.

آقای حایری یزدی این چنین به آیه 38 سوره شوری: «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» تمسک نمود که حکومت امری عرفی است که ربطی به دین ندارد، چرا؟ با این بیان که «وَأَمْرُهُمْ»، یعنی آنچه را که مربوط به امور مردم است باید از راه شوری درست کنند. این آیه نیز از آیاتی بود که آقای حایری یزدی به آن استدلال می‌کرد.

قبلاً نیز در پاسخ به این شبهه بیان شد که کجا این آیه شریفه «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» نفی ولایت خدا می‌کند؟ اولاً شما همین آیه را می‌گوئید خدا فرموده، ابتدا باید ولایت خدا بر بشر ثابت باشد تا بگوئیم خدا فرموده «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» در حالی که خداوند متعال می‌توانست بفرماید من مشورت در امور خودتان را قبول ندارم. مشورت، یعنی چه؟ فرض نمایید مثل مجالس پارلمانی فقط از میان مردم ده یا بیست نفر نخبه را انتخاب نمایند و هر چه اکثر آنان گفتند تمام! نفس این مطلب به این معناست که ما ولایت خدا را باید بپذیریم، خود این «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» متفرع بر پذیرش ولایت خداست، متفرع بر پذیرش حکومت خداست، خدا چون حاکم بر بشر است می‌فرماید در امورتان با هم مشورت کنید اما در آیه 159 سوره آل عمران می‌فرماید: «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، یعنی همچنان تو باید تصمیم بگیری، یعنی به رسول خدا مشورت بدهید و با هم مشورت نمایید اما کلامی که مطاع و نافذ است کلام رسول خداست و کلام حاکم است و الا چرا فرموده «... فَإِذَا عَزَمْتَ»؟ مثلاً آیه باید چنین می‌فرمود که: «... فَإِذَا عَزَمُوا» در حالی که مسئله تصمیم جمعی مطرح نیست.

استدلال‌های نویسنده کتاب حکمت و حکومت خیلی سست و ضعیف است. البته در عین حال آنچه در این کتاب آمده علمی‌ترین بحث در نقد نظریه حکومت دینی است، حتی سال گذشته چنین بیان گردید که اگر طلاب بتوانند، خوب است که این کتاب را مباحثه نمایند. انصاف آن است که صاحب کتاب حکمت و حکومت مبانی فلسفی و جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را در دست دارد. مبانی سیاسی را نیز در دست دارد؛ اما پیداست که در مسائل فقهی قوی وارد نشده است. البته جرأت ندارم این تعبیر را بگویم که ضعیف است! زیرا که مرحوم حاج شیخ مهدی حائری رضوان‌الله علیه یکی از مقررین درس مرحوم آقای حجت بوده است، یعنی پیداست که فقه و اصول را نیز خوب خوانده اما در این بحث، مبانی فقهی خیلی از دستش دور است و مبانی را در بحث حکومت را ندیده یا فقط حدس زده است! و الا اگر آقای حایری یزدی مقداری در کلمات امام خمینی دقت می‌کرد چنین مطالب را بیان نمی‌نمود زیرا که ایشان نیز از شاگردان برجسته امام بوده است.

در سال گذشته بیان گردید که آقای حایری یزدی در بیست سی سال آخر عمرش را غالباً در دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌کرد. ایشان هنگامی که امام در نجف بود از آنجا نامه‌ای به امام نوشته که یک سؤال مهم فلسفی برای من پیش آمده و اگر من می‌دانستم شخص دیگری می‌تواند به این سؤال پاسخ بدهد، مزاحم وقت شما نمی‌شدم. خود وی شاگرد فلسفه امام بوده و امام را از جهت فلسفی بسیار در رده اول می‌دانسته اما در این بحث این گونه وارد شده و درست در نقطه مقابل نظریه امام موضع

گرفته است.

ضرورت فهم نسبت واژه ولایت و حکومت

خلاصه آن نکته‌ای که در جلسه اول سال تحصیلی جاری مورد تأکید می‌باشد، آن است که هر کسی که می‌خواهد بحث حکومت دینی را مورد تحلیل قرار بدهد اگر به آیات ولایت توجه نکند نمی‌تواند درک نماید که حکومت دینی چیست؟ اصلاً نمی‌تواند ولایت فقیه را بفهمد و از این روست که می‌گویند ولی فقیه را اگر خبرگان انتخاب نموده پس از طرف مردم وکیل است.

برخی از افراد انقلابی نیز همین مطلب را بر زبان جاری می‌نمایند. یک بحث این است که رأی مردم نقش دارد و هنگامی که مردم خبرگانی را انتخاب می‌کنند و آن‌ها نیز شخصی را به عنوان ولی فقیه مطرح می‌کنند آنگاه آن شخص وکالت می‌یابد در حالی که حق مطلب این است که خبرگان به فقیه ولایت نمی‌دهد، بلکه هر فقیهی ولایت دارد، هر کسی که فقیه جامع‌الشرایط است ولایت دارد.

اگر اموال غُیْب و قُصَر و مال مجهول‌المالک وجود دارد فقیه بر آن‌ها ولایت دارد. یا مثلاً در بحث طلاق ولایی است فقیه جامع‌الشرایط در انجام و اجرای آن ولایت دارد، مثل آنکه بر فرض زن و شوهری با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند و کار به آنجا می‌رسد که نیاز است که حاکم شرع آنان را طلاق بدهد در این صورت حاکم شرع باید طلاق‌شان بدهد، یعنی یک مجتهد جامع‌الشرایط که واقعاً مجتهد باشد می‌تواند آنان را طلاق بدهد.

پس قضیه چنین است که خبرگان از میان همین فقهایی که ولایت دارند آن کسی که در قانون اساسی مطرح شده و اختیاراتی دارد، مثل دستور جنگ و صلح، تعیین رئیس قوه قضائیه، تنفیذ رئیس جمهور و همین شؤونی که در قانون اساسی اضافه شده طبق تشخیص خبرگان از میان همین فقه‌های دارای ولایت یک فقیه جامع‌الشرایط به عنوان بالفعل قرار می‌دهند و او را مبسوط‌الید می‌سازند. البته در زمان‌های گذشته نیز که حکومت اسلامی نبوده، مرحوم شفتی در آن محل خودش در اصفهان حدود جاری می‌کرده است، یعنی برخی از فقها در آن محدوده‌ای که مبسوط‌الید بودند و مردم قبولشان داشتند حدود را اجرا می‌کردند و مسائل دیگری از همین قبیل وجود دارد که مربوط به فقاهاست.

پس مطلب عمده در فهم حکومت دینی فهم ادله ولایت است. ما باید ولایت خدا را اثبات کنیم، حال یا به ضرورت عقلی یا به وسیله آیات قرآن و سپس ولایت رسول خدا را اثبات نماییم همان گونه که این بحث‌ها در بحث‌های آیات ولایت بیان شد.

این اجمالی از نظریه آقای مهدی حایری یزدی در کتاب حکمت و حکومت بود. ایشان مسئله حکومت را بر اساس نظریه مالکیت شخصی مشاع بنیاد نهاد. این مطلب نیز مطلبی است که به لحاظ دانش فقه قابل جمع نیست. به نظر ایشان ساختار جامعه بر اساس مالکیت شخصی مشاع است [25] و جوهر حکومت را همین می‌داند و ادله‌ای نیز برای این مطلب می‌آورد که ان شاء الله هفته آینده ذکر خواهد شد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1]. امام خمینی، سید روح‌الله، کتاب البیع، ج 2، ص 632-633: «فصرف الأحكام لیس بإسلام بل يمكن أن يقال: الإسلام هو الحكومة بشؤونها، والأحكام قوانين الإسلام، وهي شأن من شؤونها، بل الأحكام مطلوبات بالعرض، وأمور آليّة لإجرائها وبسط العدالة. فكون الفقيه حصناً للإسلام كحصن سور المدينة لها، لا معنى له إلا لكونه ولياً، له نحو ما لرسول الله وللأئمة صلوات الله عليهم أجمعين من الولاية على جميع الأمور السلطانيّة.»

[2]. کتاب «آیات حکومت در قرآن»، اثر آیت‌الله محمدجواد فاضل لنکرانی، تنظیم و تدوین: محمد قاسمی، ناشر: مرکز فقهی

ائمه اطهار عليهم السلام.

[3]. برخی از روایات نفی‌کننده یا نهی‌کننده از هر قیامی پیش از قیام حضرت حجت عصر عجل‌الله فرجه‌الشریف که در برخی از آن روایات این مضمون و تعبیر وجود دارد که صاحب هر پرچمی که پیش از قیام قائم عجل‌الله فرجه‌الشریف برافراشته گردد، طاغوت محسوب می‌گردد، مانند روایتی در کتاب وسائل الشیعه، ج 15، ص 52: «وَعَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع- فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.» بررسی دلالی این روایات در دروس سال گذشته انجام شد.

[4]. کتاب حکمت و حکومت اثر آقای مهدی حائری یزدی، ص 19-23.

[5]. شاخه‌ای از دانش حکمت و فلسفه است. خواجه نصیر طوسی در کتاب اخلاق ناصری حکمت را به دو شاخه حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می‌نماید. حکمت نظری در نگاه خواجه، به سه قسم قابل تقسیم است؛ اول مابعدالطبیعه است که علم الهی را شامل می‌شود و همانا شناخت خدا و موجودات مقرب اوست که به فرمان حق تعالی مبدأ و اسباب موجودات دیگر شده‌اند. دوم علم ریاضی است که هندسه، نجوم و حساب را شامل می‌شود و قسم سوم علوم طبیعی و شناخت طبیعت است. (حکمت، <https://wiki.ahlolbait.com/>)

[6]. شاخه‌ای از دانش حکمت و فلسفه که به دو قسم فردی و اجتماعی قابل تقسیم است. حکمت فردی به انفس و رفتار هر فرد می‌پردازد و از همین رو به آن «علم الاخلاق» گفته می‌شود. در حکمت عملی اجتماعی نیز از نگاه خواجه نصیرالدین طوسی، بخشی در خصوص «تدبیر منزل» و خانواده است و دیگری در خصوص «سیاست مدن» و تنظیم روابط اجتماعی و سیاسی در سطح یک جامعه. (حکمت، <https://wiki.ahlolbait.com/>)

[7]. همان، ص 52-74.

[8]. همان، ص 82 و 86.

[9]. همان، ص 74.

[10]. همان، ص 74-77 و 82.

[11]. همان، ص 86.

[12]. همان، ص 90-92.

[13]. بصائر الدرجات، ص ۱۴۸، ح ۷. و ن. ک: الکافی، ج ۲، ص ۱۷، ح ۲؛ التهذیب، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۲۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۹، ح ۳۵۸؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۵۲؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۹۷. عبارت دیگر یا تعبیر مشابه از این روایت بدین گونه است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ وَقَالَ قَالَ عَلِيٌّ ع مَا أَحَدٌ ابْتَدَعَ بِدْعَةٍ إِلَّا تَرَكَ بِهَا سُنَّةً». منبع: الکافی (ط - الإسلامية)، ج 1، ص 58.

[14]. منظور آقای مهدی حائری یزدی در کتاب حکمت و حکومت است.

[15]. پیشین، ص 90-92.

[16]. پیشین، ص 176 و 179.

[17]. پیشین، ص 180.

[18]. امام خمینی، ولایت فقیه، ص 25.

[19]. احمد بن محمد فیومی، المصباح المنیر، ص 82. و ابن‌منظور، لسان العرب، ج 12، ص 140-142.

[20]. انعام: 57.

[21]. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

[22]. محمد بن حسن حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۲۱۸.

[23]. مائده: 51.

[24]. مائده: 55.

[25] . حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، ص 111.